

تقدیر گفتگو

پهچئى پېروامون واپځله ۵۰ و پځ پځ ۵۰

جنگ و شکاف نسلا

گروه پژوهش فصلنامه

نسبتاً کوتاهی رخ دهد و قابل لمس و مشاهده عینی باشد. اگرچه مطالعه تغییرات اجتماعی دوران جنگ هشت ساله، کوچکترین واحد جامعه‌شناختی (پایگاه اجتماعی و موقعیت افراد در يك مقطع خاص) تا كل و اساس ساختار اجتماعی را شامل می‌شود و در این مطالعه کارگزاران تغییر اجتماعی یعنی افرادی که اثر تاریخی مهمی در ایجاد یا جلوگیری از تغییر برجای گذاشته‌اند و نیز شرایط تغییر مرکب از متغیرهای اجتماعی‌ای که زمینه‌های مساعد یا نامساعد برای تغییر ایجاد کرده‌اند و همچنین عوامل جامعه‌شناختی‌ای که هر يك تغییر اجتماعی خاصی به وجود می‌آورند قابل توصیف هستند، اما بنابراین تعریف، به سختی می‌توان گستره تغییرات سریع و وسیع ناشی از پدیده جنگ را در این چارچوب مطالعاتی قرار داد، به ویژه آنکه به دلیل پیوستگی بین دو پدیده اجتماعی مهم (انقلاب اسلامی و جنگ) الزاماً به نظر می‌رسد می‌بایست ضمن رعایت قواعد علمی و مفهوم‌سازی روشن، چارچوب مطالعاتی دیگری را جایگزین کرد تا به مدد شناخت پدیده‌های تغییر اجتماعی طی جنگ هشت ساله و کنترل متغیرهای جامعه‌شناختی آن، این پدیده را توصیف و به کمک کشف ارتباط بین اجزای آن، آن را تبیین کرد.

فی‌المثل این موضوع که جنگ هشت ساله در مسیر و روند تغییرات نسلی چه تأثیری برجای نهاده است، روش‌شناسی خاصی را می‌طلبد. از يك سو موضوع شکاف نسلی و یا فاصله

مطالعه و تحقیق درباره جنگ هشت ساله با نگرش‌های مختلف امکان‌پذیر است. از منظر جامعه‌شناسی، دفاع مقدس اولاً يك پدیده‌ای است مثل سایر پدیده‌ها با مشخصه عینی، قانون‌مند، باثبات و عمومیت یافته (ویژگی چهارگانه پدیده‌ها) ثانیاً پدیده‌ای اجتماعی است شامل افراد و گروه‌های اجتماعی که به صورت کاملاً غیر تصادفی و مبتنی بر اراده جمعی (غیرشخصی) نقش‌هایی را به عهده می‌گیرند و بر مبنای اهداف مشترکی گردهم جمع شده، فعالیت می‌کنند. جامعه‌شناس و مطالعه جامعه‌شناختی بدون پیشداوری و پیش‌فرض‌های قبلی، صرفاً از طریق شناخت این روابط متقابل بین افراد و گروه‌های اجتماعی، به چرایی و چگونگی اشغال پایگاه‌های اجتماعی توسط آنها می‌پردازد. روش و نگاه کارکردگرایانه به پدیده جنگ عراق علیه ایران ایجاب می‌نماید که برای تحلیل آن چگونگی ایجاد همبستگی جدید ناشی از تهدید خارجی و برچیده شدن نظم قبلی و میزان و نحوه از هم‌پاشی اجزا و یا سست شدن بندهای بین‌نهادهای اجتماعی درون ساختار اجتماعی تحت بررسی قرار گیرد و تغییرات اجتماعی صورت گرفته قبل از جنگ، حین و بعد از آن به مهمیز سؤال و تحقیق درآید.

از سویی شایان ذکر است، جامعه‌شناسی تغییرات اجتماعی مطالعه تغییراتی است در پایگاه‌ها و سپس ساختار اجتماعی که در زندگی تعداد زیادی از افراد جامعه برای مدت

نسل‌ها از مهم‌ترین مباحثی است که مورد دغدغه جامعه علمی کشور می‌باشد و از سوی دیگر محل تأمل است که آیا عوامل و شرایط تأثیرگذار بر تغییرات نسلی همان متغیرهای جامعه‌شناختی تغییرات اجتماعی هستند؟ و نیز طرح این سؤالات که اصلاً شکاف نسلها تا چه اندازه واقعی و عینی است و آیا مطرح شدن این موضوع صرفاً به دلیل بزرگ‌نمایی برخی از افراد و گروه‌هاست؟

در این زمینه "ماهنامه شماره ۴۳" نامه "گفت‌وگویی را با یکی از محققین و پژوهشگران انجام داده است که در آن منظور از شکاف نسلی و خاستگاه تحلیلی آن و تمایز آن با تفاوت، اختلاف، تعارض و انقطاع نسلی و رابطه آن با تجربه و تعلق نسلی و خلط مبحث‌هایی که پیرامون آن در جامعه علمی و فرهنگی کشور صورت گرفته بازگویی شده است. "شکاف نسل‌ها، ملاحظات نظری و روشی"، عنوانی است که در آن با تکیه بر بنیان نظری "مان‌هایم" این موضوع به چالش کشیده شده است. آقای دکتر رجب‌زاده وی را اولین کسی برمی‌شمارد که ذیل تجربه نسلی در کنار تفاوت‌های طبقاتی و قشری و ... در باب تفاوت نسلی نظریه‌پردازی کرده است: "هر نسلی تجربه متفاوتی از نسل قبلیش خواهد داشت. یعنی کسانی که مثلاً در یک دوره جنگ زندگی کرده‌اند، گرچه متعلق به طبقات مختلف هستند و تجربه‌های مختلف و آگاهی‌های متفاوتی دارند، گویی موضع‌گیری‌های مشابهی دارند که به تجربه مشترک بین آنها در یک نسل برمی‌گردد. البته نمی‌توان گفت جوان قشر بالا و جوان قشر پایین چون از یک نسل‌اند درک‌های کاملاً یکسانی دارند؛ یعنی هم تعلق طبقاتی و هم تعلق نسلی، هر دو با هم فضای آگاهی و معرفتی فرد را شکل

وقتی ما می‌گوییم آگاهی، منظورمان

مطلق حوزه‌ی ذهنی آدم‌هاست و

شناخت‌ها و باورها و ارزش‌ها را

شامل می‌شود. حتی سبک هنری

مورد علاقه و سلیقه‌ها یا نوع

دینداری هم جزو این است.

می‌دهند."

رجب‌زاده این "تفاوت" را مفهوم عامی می‌داند که هر مقدار از فاصله بین کلماتی مشابه آنچه فوقاً ذکر شد را می‌پوشاند ولی برای تعریف آن گاهی از کلمه "شکاف"، گاهی هم از "تضاد" و گاهی "تعارض" نسل‌ها استفاده می‌شود. وی ضمن تأکید بر تفاوت نسلی، در ادامه به یک نوع فاصله دیگری از جنس متفاوت اشاره می‌کند که بنابر نظریه اینگلهارت یک تبیین مکمل است نه جانشین زیرا این تبیین به توجیه علت گسترش ارزش‌ها در یک جامعه بحث می‌کند. اما برای این پوشش که چرا هر نسل معین آماده پذیرش ارزش‌های خاصی به منزله اولویت‌های ارزشی خود است، در حالی که نسل‌ها آنها را رد می‌کنند، جوابی ندارد. فاصله بین هست و باید، (هستن و بایستن)، جهان‌بینی و ایدئولوژی، بحثی است که همواره در مورد رابطه و تأثیرات متقابل آنها و یا عدم ارتباط و زایندهگی بین آنها، در میان روشنفکران و صاحب‌نظران، چالش وجود داشته است. البته در این چالش حوزه جامعه‌شناختی به جای تحلیل فلسفی عمدتاً به رابطه فرد و جامعه توجه می‌کند که چگونه فرد در فرایند انطباق‌گرایی (Comformative) و هم‌نوائی (Comformity)، در برابر جامعه‌ای مثلاً با هژمونی سرمایه‌داری و یا با فرهنگ غالب شهرنشینی و یا متأثر از روند صنعتی شدن و مدرنیزاسیون رفتار می‌کند. آیا چون ماشین خودکاری در حیطه عمومی مسلوب‌الاختیار ظاهر می‌گردد و از خود بیگانه می‌شود و یا به تعبیر رجب‌زاده این استحاله فرد در درون جامعه وابسته به هستی اجتماعی و مطلق حوزه‌ی ذهنی او است.

وی در این باره و در پاسخ به این سؤال که تفاوت تجربه مشترک زندگی هم‌نسلان در کدام بخش از حیات انسان‌ها منعکس می‌شود به پیش‌فرض تئوری "مان‌هایم" و سپس "کارل مارکس" اشاره می‌کند که "آگاهی متأثر از شیوه هستی و زندگی انسان‌هاست و این آگاهی افراد نیست که هستی‌شان را تعیین می‌کند بلکه این هستی افراد است که آگاهی ایشان را تعیین می‌کند".

وقتی ما می‌گوییم آگاهی، منظورمان مطلق حوزه‌ی ذهنی آدم‌هاست و شناخت‌ها و باورها و ارزش‌ها را شامل می‌شود. حتی سبک هنری مورد علاقه و سلیقه‌ها یا نوع دینداری هم جزو این است. این همان چیزی است که به آن جهان‌بینی هم

(۱) باتو ب محدودیت حیات امام، خواندا لا مد پ ر این مو و ر ا ب مالا کتاب ارزشمند دوت م ماما : اید پ هارت، ر الد، تحو ر در ام پشرتة تة، ترجمه مرید تر، تهران، انتشارات کویر، ۱۳۸۲

دکتر رجب‌زاده در ضمن بحث نکات و راهنمایی‌های پژوهشی‌ای را ذکر می‌کند که قبلاً اینگلهارت عمدتاً با اتکا به اسناد سازمان ملل مربوط به قبل و بعد از جنگ جهانی دوم در مقیاسی وسیع از کشورهای درگیر و مرتبط با جنگ، با روشی علمی و تا حدودی با استفاده از متغیرهای جامعه‌شناختی انجام داده بود:

"اگر شما از کلماتی چون تفاوت یا شکاف نسلی استفاده می‌کنید، باید بتوانید نشان دهید که در کجاها در وضع اجتماعی دو نسل تفاوت ایجاد شده که تجربه متفاوتی را برای آنها در پی داشته است. بعد، این تفاوت تجربه، چه تفاوتی در آگاهی را در پی داشته است؟ ممکن است که این تفاوت در حد سبک لباس پوشیدن و راه رفتن و آرایش باشد؛ یا ما شاهد تغییر ارزش‌های بنیادین جامعه باشیم. این دو خیلی با هم فرق دارند و اگر به این توجه نشود که چه مقدار تغییر در کجای فضا و محیط به وجود آمده است، به خطا خواهیم رفت. به صرف بیان تفاوت نسلی، ما چیز زیادی را نگفته‌ایم و یک امر بدیهی را بازگو کرده‌ایم که همه می‌دانند. آنچه مهم است این است که نقاط تفاوت و میزان آن را نشان دهیم و بگوییم که آیا این تفاوت به حدی هست که نسل جدید، نوع زندگی جدیدی را بنیان نهد یا خیر؟

بسیاری از کسانی که در باب تفاوت نسلی صحبت می‌کنند، یک قشر خاص از نسل جوان را مد نظر دارند و این را به کل نسل تعمیم می‌دهند که این صحیح نیست. نکته دیگری را که باید رعایت کرد، این است که در جامعه‌ای مثل جامعه‌ی ما که شکاف‌های متعددی وجود دارد، چون تفاوت نسلی نیز خود یک شکاف اجتماعی است، ممکن است ما این شکاف را با دیگر شکاف‌های اجتماعی یکی بگیریم. مثلاً شکاف سنت و تجدد شکافی است که در حال حاضر در همه عرصه‌های زندگی اجتماعی وجود دارد که صرفاً وجه فکری هم ندارد و وجه ساختاری آن هم بسیار مهم است. این را نباید با شکاف نسلی اشتباه کرد؛ شکاف نسلی چیزی دیگر و غیر از دیگر شکاف‌های ساختاری و طبقاتی و غیره است که هر یک جداگانه وجود و تأثیر دارند. خصوصاً در بیان مصادیق، باید دقت کرد که مصادیق شکاف‌های دیگر با مصادیق شکاف‌های نسلی اشتباه گرفته نشود. آخرین خطای ممکن که ذکر می‌کنم، اشتباه گرفتن تفاوت نسلی با ویژگی‌های دوره جوانی است.

می‌گویند. آن‌گاه اگر بپذیریم که آگاهی مبتنی بر وضع هستی است، برای هر نسلی اگر هستی اجتماعی وی متفاوت از گذشته باشد، آگاهی او هم متفاوت خواهد بود. لذا هرچه دو نسل، هستی متفاوت و زندگی غیرمشابهی داشته باشند، تجربه‌های مختلفی هم خواهند داشت. از همین‌جا به این نتیجه می‌رسیم که دو نسل، تنها در بخش‌هایی متفاوت خواهند بود که هستی اجتماعی‌شان متفاوت بوده است؛ یعنی ممکن است این تفاوت در سطح سلیقه‌ها و سبک زندگی باشد یا در ارزش‌ها و یا در باورها متجلی شود. به این معنا، "شکاف نسل‌ها تابعی از تغییرات اجتماعی است" و هرچه این تغییرات سریع‌تر رخ داده باشد، نسلی که در این وضع تغییر یافته قرار گرفته و در این فضا تنفس کرده است، آگاهی و درک متفاوت‌تری از جهان خواهد داشت. همچنین، باید دید که تغییر در کجا اتفاق افتاده و از طریق چه مکانیزمی بر آگاهی تأثیر می‌گذارد. مثلاً یکی در زمان جنگ یا عسرت اقتصادی زندگی می‌کرده و دیگری در دوره وفور زندگی کرده است. اینها هستی‌های اجتماعی متفاوت، درک‌های مختلف و تجربه‌ها متفاوتی از محیط دارند. در مجموع، به میزانی که "وضع هستی" دو نسل با هم فرق کند، دو نسل از هم فاصله خواهند داشت و درجه تفاوت نسلی، تابعی است از تغییرات اجتماعی در وضع زندگی اجتماعی افراد.

وی در پاسخ به این سؤال که مشخصاً چه چیزی در منظومه آگاهی‌های نسل جدید تغییر کرده که او متفاوت با نسل قبل می‌شود، می‌گوید:

"باز هم وضع هستی عوض شده است. وقتی که مثلاً نیازهای روزمره فرد عوض شد و آنچه می‌خواست فراهم شد، طبیعتاً او در وضع جدید قرار می‌گیرد و به همین خاطر مطالبات جدیدی هم دارد. این بحث سلسله مراتب نیازها در روان‌شناسی است، اما اینجا هم خیلی کاربرد دارد که هر نیازی را که شما برای انسان رفع کنید، آدم به سراغ نیازهای بعدی‌اش خواهد رفت. بحث اینگلهارت هم همین است که نسل قدیم نیازهای درجه یک رفع نشده داشت که برایش حل آنها مهم بود. اما بعد از اینکه نیازهای اولیه رفع شد، برای نسل بعد نیازهای بعدی اهمیت پیدا کرد یعنی مثلاً برای جوانی که دیگر دغدغه آب و نان ندارد، مسئله تحقق خود، اهمیت پیدا می‌کند."

تجربه طبقات بالا و پایین یا مذهبی ها و غیر مذهبی های جامعه ما از جنگ، قطعاً یکی نیست اما همه با درجات و با شباهت هایی، از جنگ تأثیر پذیرفته اند.

می شود و اینکه با توجه به وضعیت های عینی، در چه محدوده ها و از طریق چه مکانیسم هایی تحولات در نسل جدید پدید می آید.

در پاسخ به ابهامات روش مذکور، آقای رجب زاده به نکته علمی و درخور توجه دانشجویان علوم اجتماعی اشاره می کند: "اگر محقق داده های مربوط به یک دوره طولانی بیست ساله انقلاب و جنگ را نداشته باشد چگونه می تواند تفاوت های دو نسل را پیش و پس از آنکه هر دو نسل از دوره ی جوانی خارج شده اند نشان بدهد. شما حتی اگر به لحاظ آماری هم، اختلافی را مثلاً بین ۳۰ ساله ها و ۵۰ ساله ها نشان دهید نمی توانید تفاوت نسلی را ثابت کنید، مگر اینکه بتوانید به لحاظ تئوریک، تفاوت در وضع هستی دو دوره را ثابت کنید. ولی عکس آن ممکن است و اگر بتوان وضع زیست اجتماعی متفاوتی را برای دو نسل ثابت کرد، منطقاً می توان تفاوت در آگاهی شان را نتیجه گرفت. در اینجا است که باید موارد را لیست کنیم و بروید هر یک را آزمون کنید تا بفهمید که در کدام موارد تفاوت وجود دارد. اما برای اینکه مخاطره ای پیش نیاید، در بین بزرگسالان خیلی راحت تر می توانیم تفاوت را اثبات کنیم؛ چون اینها دوره جوانی را گذرانده اند و به اصطلاح یکی از عوامل مداخله گر کاهش یافته است. برای نمونه، بین نسل ۴۵ و ۳۵ ساله (که جوانان دوران انقلاب هستند) و نسل ۷۰ و ۵۰ ساله که دو نسل شاخص مدیران مملکت هستند، به سادگی می توان تفاوت نسلی را آزمون و سنجید که دیدگاه اینها در چه وجوهی با هم تفاوت دارند. فقط در مورد بعضی وقایع و حوادث که کل زندگی اجتماعی را متأثر می کنند، این چنین است. در این موارد خیلی راحت تر می توان از تفاوت نسلی سخن به میان آورد. مثلاً کسانی که جنگ را تجربه کرده اند، با کسانی که این تجربه را ندارند، به صورت قطعی می توان گفت که نگاه

به لحاظ روان شناسانه، دوره جوانی ویژگی هایی دارد که البته گذرا هم هست. در این دوره گذار، ممکن است رفتارها و خواسته هایی در جوانان مشاهده شود که نباید با خصوصیات نسلی آنها اشتباه گرفته شود. اینها در طول زمان از بین خواهند رفت، ولی تفاوت های نسلی پایدار است."

در ادامه مصاحبه، آقای دکتر رجب زاده در برابر سؤالی قرار می گیرد که به نظر نگارنده این سطور همان نقطه ابهام روشی در مطالعه موضوع شکاف نسلی است. اینکه جامعه ما در بیست سال گذشته، در حال تغییر بوده و انقلاب خود یک تغییر بزرگ بوده است و جنگ و سپس دوره سازندگی و توسعه نیز تغییرات وسیعی را به وجود آورده اند. بنابراین تغییرات آیا پیشاپیش می توان گفت که با تفاوت نسلی مواجه هستیم؟ آیا روش تحقیق در این زمینه را می بایست در چارچوب مطالعات جامعه شناسی تغییرات اجتماعی جست و جو کرد یا روش های دیگری مثل روش تحلیل گفتامی؟

"نورمن فرکلان" از مؤسسان روش اخیر است که در اثر خود تحت عنوان "تحلیل انتقادی گفتام" برنامه هشت ماده ای زیر را جهت تمایز این رویکرد با سایر رویکردها، ارائه داده است:

- ۱- تحلیل انتقادی گفتام باید به مسائل اجتماعی بپردازد.
- ۲- گفتام، جامعه و فرهنگ را می سازد.
- ۳- روابط قدرت حالت گفتامی دارد.
- ۴- گفتام تأثیرات ایدئولوژیک برجای می گذارد.
- ۵- گفتام امری تاریخی است.
- ۶- متن و جامعه به هم مربوط اند.
- ۷- تحلیل گفتام حالت تفسیری و تبیینی دارد.
- ۸- گفتام نوعی کنش اجتماعی محسوب می شود.

پس گفتام جز یک رشته معانی و ارزش های ساخته شده اجتماعی نیست، با ایدئولوژی عجین است و به ویژه این رویکرد میان زبان و زندگی اجتماعی شکافی قائل نیست. همان طور که رجب زاده خود در انتهای مصاحبه تأکید می کند، چون در عالم علم داده های تجربی توانایی زیادی برای رد تئوری ها ندارند و دیگر کسی از تئوری صحبت نمی کند، معمولاً از پارادایم و یا برنامه پژوهشی صحبت می کنند و فی المثل درباره شکاف نسل ها به جای پرداختن به نحوه پوشیدن لباس و مانند آن به چگونگی تغییر جهان نسل ها توجه

است تا او را به رسمیت بشناسند. شما ببینید در اول انقلاب، جوانان بیست و یکی دو ساله‌ای بودند که اگر وزیر نبودند، بخشدار و فرماندار که بودند. نهادهایی مثل جهاد سازندگی هم تماماً از جوانان تشکیل شده بود. به این ترتیب، همه افراد آن نسل، هویت یافته بودند، ولی برای جوانان این زمان، چه زمینه‌ای برای هویت‌یابی فراهم کرده‌ایم؟ یک مورد احتمالی دیگر را هم برای تفاوت نسلی می‌توانم بگویم؛ اینکه بین افرادی که جوانی‌شان را قبل از انقلاب طی کردند با آنان که جوانی‌شان را بعد از انقلاب طی کردند که خود شامل دوره‌های مختلف جنگ و سازندگی و بعد از آن می‌شود (تفاوت وجود دارد). نسل قبل افرادی هستند که اگر نگوئیم فضای ضد دینی، لاقلاً فضایی غیر دینی و حکومتی غیر دینی را تجربه کردند ولی نسل بعد از انقلاب، کاملاً برعکس، حکومتی اسلامی و جامعه‌ای دینی را تجربه کردند، که این، تفاوت‌های بسیاری را در پی دارد. به نظر من یکی از وجوهی که در رفتار نسل جوان باید دید، این است که نسل‌های بعد از انقلاب گرایش بیشتری از نسل قبل به تلقی‌ها و نگاه‌های عرفانی به دین دارند. برای نسل قبل، البته در بین دینداران، مهم بوده است که همین صورت‌های امر دینی را مستقر کند، ولی برای این نسل گرایش‌های عرفانی و معنوی بیشتر شده است. یعنی همان‌طور که برای افراد تازه مسلمان مناسب است، برای نسل قبل نیز که در فضایی غیردینی رشد کرده بود، آن مسائل مهم بود. برای نسل جدید که در فضای اهمیت مناسب بزرگ شده است، این مسئله، به اصطلاح جامعه‌شناسان برای ذهن او عادی شده و به دنبال بخش‌های کمیاب‌تر و جدید دینداری است. برخلاف تصور برخی، این نه تنها به معنای زوال دینداری نیست، بلکه آن را باید به معنای تعمیق دینداری در نسل جدید دانست.

متفاوتی به جهان و خودشان دارند. همچنین است دوره‌های سختی و رفاه اقتصاد و مانند آن. اما این هم به طور کلی است و باز وقتی که در ذهنیت‌های افراد مختلف یک نسل انعکاس پیدا می‌کند، به تبع شرایط افراد متفاوت می‌شود. مثلاً تجربه طبقات بالا و پایین یا مذهبی‌ها و غیرمذهبی‌های جامعه ما از جنگ، قطعاً یکی نیست اما همه با درجات و با شباهت‌هایی، از جنگ تأثیر پذیرفته‌اند. اما تفاوتشان در کجاست؟ آیا تفاوت در اینجاست که اینها عکس‌العمل منفی نسبت به جنگ دارند؟ ممکن است که در طول زمان اینها به نحوی جامعه‌پذیری شوند که خیلی هم هوادار جنگ باشند، یعنی همان تجربه‌ها را به نحوی برایش تجدید کنیم و او را به صورت ذهنی مشارکت دهیم، اگرچه تجربه عینی ندارد.

در پی تأکید مصاحبه‌گر مبنی بر اینکه بعد از جنگ در قالب‌هایی مانند بسیج سعی شد که شور جنگ به نحوی ولو با اردوها و مراسم خاطره‌گویی در نسل بعد تجربه جنگ باز تولید شود، رجب‌زاده می‌گوید:

"ممکن است این تأثیر یک شکاف غیر نسلی باشد و حتی بیشتر از جوان‌ها، بزرگسالان باشند که نسبت به جنگ موضع‌گیری می‌کنند و عکس‌العمل نشان می‌دهند. یک گروه نخبگان هستند که در باب جنگ و تأثیرات آن موضع‌گیری منفی دارند که البته این دید را ممکن است نسلی که از جنگ تجربه‌ای ندارد، راحت‌تر بپذیرد. این مسئله که برای جوانان امروز خیلی بیشتر از قبل هم مطرح است، ابعاد بسیاری دارد که عمدتاً هم به نارسایی ما در پاسخ‌گویی به آن برمی‌گردد. مثلاً جوانان در مسائل دینی تشکیک می‌کنند و اصلاً این خصلت دوره جوانی است. حال اگر شما نتوانستید پاسخشان را بدهید دیگر مشکل از شماست و نمی‌توان از آن، تفاوت نسلی را نتیجه گرفت. پیش از این، در نظام سنتی، جوان وقتی به سن ازدواج می‌رسید، شاغل می‌شد و ازدواج می‌کرد، و به یک بزرگسال تبدیل می‌شد؛ اما الان جوان در پانزده سالگی به بلوغ جسمی و روانی می‌رسد، در حالی که لاقلاً باید تا ده سال بعد برای ازدواج یا استقلال مالی و شغلی صبر کند. وقتی در جوان گرایش به استقلال وجود دارد، اما زمینه‌های بروز و تحقق آن وجود ندارد، ما با مشکل جوانان روبه‌رو می‌شویم. برای جوان امروز این فضا فراهم نشده است که خود را به دیگران نشان دهد و بگوید که به اصطلاح برای خودش کسی